

## برهان صدیقین و تأملی در نقد ملاصدرا

### بر تقریر ابن سینا و شیخ اشراق

\*  
رضا بنی‌اسدی

چکیده:

مسأله اثبات وجود خداوند، همواره مورد توجه فلاسفه بوده است. در این راستا، براهین متعددی ارایه شده که یکی از مهم‌ترین آنها برهان صدیقین است. در این برهان، از طریق شناخت وجود، به واجب رسیده می‌شود؛ در حالی که در براهین دیگر، اثبات وجود حق تعالی بدین صورت ممکن نیست. سنگ‌بنای این برهان را ابن سینا بنا نهاد و پس از او فلاسفه بسیاری به آن پرداختند و هر یک تلاش کردند تا بهترین تقریر را از آن ارایه دهند. این مقاله ضمن تبیین تقریرات ابن سینا و شیخ اشراق و بیان اشکالات وارد بر آنها به نقد نظر ملاصدرا درباره دو برهان مذکور می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** برهان صدیقین، ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا، مفهوم وجود، حقیقت وجود، حقیقت نور، مفهوم نور.

---

\* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی.

تاریخ تأیید: ۸۷/۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۲۷

### طرح مسأله

ابن سینا بر اساس مبانی فلسفی خود، برهانی بر اثبات وجود خدا اقامه کرد که از ابتکارات او به شمار می‌آید؛ زیرا قبل از او هیچ‌کس چنین برهانی را ارایه نکرده بود و آن برهان - و طبق نام‌گذاری خود او - به «برهان صدیقین» شهرت یافت. البته فارابی بدون اینکه تقریری از این برهان ارایه دهد و نام صدیقین را بر آن بگذارد، نخستین فیلسوفی بود که به آن توجه کرد. (عبودیت، ۱۳۸۰: ۲۸۳ و ۲۸۴) او می‌نویسد:

لک ان تلحظَ عالمَ الخلقِ فتری فیهِ أمارات الصنعه و لک أن تعرضَ عنه و تلحظَ عالمَ الوجود المحض و تعلم انه لا یتد من وجود بالذات و تعلم کیف ینبغی [أن یکون] علیه الوجود بالذات فإن اعتبرت عالم الخلق فأنت صاعدٌ و إن اعتبرت عالم الوجود المحض فأنت نازل. (فارابی، ۱۴۰۵: ۲، ۲۶۳)<sup>۱</sup>

از این سخن برمی‌آید که او از وجود به واجب می‌رسد و این همان برهان صدیقین است؛ اما ابن سینا نخستین فیلسوفی بود که تقریری از این برهان ارایه داد و نام «صدیقین» را بر آن نهاد؛ اگر به علت اشکالات وارد بر آن، برهان او را صدیقین ندانیم، قطعاً نمی‌توانیم ظهور این برهان از جانب او را انکار کنیم؛ زیرا نام این برهان، پس از او وارد فلسفه شد.

برای اثبات وجود خدا گاهی از برهانی استفاده می‌شود که در مقدمات آن، مسایل طبیعی اخذ شده‌اند؛ مانند برهان حرکت ارسطو (فروغی، ۱۳۷۵: ۲۸۰) و گاهی هم مسایل طبیعی در مقدمات آن اخذ نشده‌اند؛ مانند برهان امکان و وجوب.

۱. اگرچه در صحت انتساب این کتاب به فارابی تردیدهایی وجود دارد، قول مشهور، مؤید صحت این انتساب است و در صورت عدم صحت نیز به مسأله مذکور، خللی وارد نمی‌شود؛ زیرا در هر حالت، مبتکر این برهان ابن سیناست.

(مصباح‌یزدی، ۱۳۷۹: ۲، ۳۶۷-۳۶۹)

برهانی که ابن‌سینا ارایه می‌دهد، از نوع دوم است؛ یعنی مسایل طبیعی در شکل‌گیری آن نقشی ندارند. همه مقدمات برهان او مانند برهان امکان و وجوب، فلسفی محض است؛ اما با این حال با آن تفاوت دارد؛ برهانی که ابن‌سینا مطرح می‌کند، از سنخ براهین وجودشناختی است؛ در حالی که برهان امکان و وجوب، یک برهان جهان‌شناختی است؛ همان‌طور که برهان حرکت از نوع جهان‌شناختی است؛ یعنی هر دو در این جهت مشترک هستند که از طریق عالم - یکی از طریق مابعدالطبیعه عالم و دیگری از طریق طبیعیات آن - به خدا می‌رسند، با این تفاوت که در برهان نخست، هر دو مقدمه آن عقلی و فلسفی محض هستند؛ اما در دومی، یکی از مقدمات آن از طبیعیات گرفته شده است.

پس برهان ابن‌سینا با برهان امکان و وجوب تفاوت دارد؛ زیرا در آن از طریق مباحث فلسفی محض و شناخت وجود بدون اینکه منظور از وجود، وجود ممکن باشد، واجب اثبات می‌شود؛ و به دیگر سخن، واجب از شناخت نفس وجود اثبات می‌شود؛ برخلاف برهان امکان و وجوب که وجود عالم (ممکن)، واسطه اثبات وجود خدا (واجب) قرار می‌گیرد.

به عبارت دیگر، امتیاز برهان ابن‌سینا آن است که علاوه بر آنکه برخلاف برهان جهان‌شناختی، نیازی به بررسی صفات مخلوقات و اثبات حدوث، حرکت و... برای آنها ندارد، برخلاف برهان امکان و وجوب هم نیازی به اثبات وجود مخلوقات ندارد؛ زیرا همان‌طور که خواهد آمد، مقدمه نخست آن به صورت فرض و تردید بیان شده است؛ یعنی جریان این برهان فقط منوط به پذیرفتن اصل وجود است که آن هم بدیهی و غیرقابل تردید است. (همان: ۳۷۰)

ابن‌سینا نام برهان خود را با استشهاد به آیه‌ای از قرآن مجید، (فصلت، ۵۳) «صدیقین» می‌گذارد؛ زیرا استدلال از نفس وجود بر اثبات حق تعالی را مخصوص صدیقین و استدلال از خلق و فعل حق تعالی بر وجود او را مربوط به سایر مردم می‌

داند. (ابن سینا، ۱۴۲۳: ۲۶۷) و به همین دلیل است که این نوع براهین، پس از او به «صدیقین» شهرت یافتند. (عبودیت، همان: ۲۸۴) این شیوه سلوک در اثبات وجود حق تعالی، یعنی استدلال از نفس وجود بر وجوب وجود، مورد تأیید شریعت اسلام نیز می‌باشد؛ چنان‌که در ادعیه آمده است:

یا من دل علی ذاته بذاته. (قمی، ۱۴۲۲: دعای صباح)  
أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک. (همان: دعای عرفه)  
متی بعدت حتی تکون الآثار هی التي توصل الیک. (همان)  
بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک. (همان: دعای ابوحمزه)

برای برهان صدیقین، تقریرات مختلفی ذکر شده است و برخی تا نوزده تقریر از آن را جمع‌آوری کرده‌اند. (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۸۹ - ۴۹۷) که اکنون به تبیین و بررسی دو تقریر مهم از آن، یعنی تقریرهای ابن‌سینا و شیخ اشراق می‌پردازیم و سپس نظر ملاصدرا در این‌باره را بررسی می‌کنیم.

### تقریر ابن‌سینا

به عقیده ابن‌سینا وجود فی‌نفسه، هر موجودی ذاتاً یا واجب است یا واجب نیست؛ اگر واجب باشد، پس واجب‌الوجود بالذات است و اگر واجب نباشد، ممکن‌الوجود است؛ و آنچه ممکن‌الوجود است، خودبه‌خود موجود نمی‌گردد؛ بنابراین وجود هر ممکنی از غیر خود آن می‌باشد و چون دور و تسلسل باطل هستند، پس آن غیر باید واجب‌الوجود باشد. ابن‌سینا در بسط این استدلال چنین می‌گوید:<sup>۱</sup>

---

۱. لکل موجود اذا التفت الیه من حیث ذاته، من غیر التفات الی غیره، فاما ان یکون بحیث یجب له الوجود فی‌نفسه او لایکون؛ فان وجب فهو الحق بذاته الواجب وجوده من ذاته و هو القیوم؛ و ان

هر موجودی که از حیث ذاتش و بدون التفات به غیر آن مورد توجه قرار گیرد، یا وجود برایش ضروری است یا خیر؛ اگر واجب باشد پس او ذات حق و از جانب ذاتش واجب‌الوجود و قیوم است؛ اما اگر واجب نباشد، بعد از فرض اینکه موجود است، جایز نیست گفته شود: ممتنع بالذات است؛ بلکه اگر به اعتبار ذاتش، شرطی مانند شرط عدم علت با او همراه شود، ممتنع می‌گردد، یا اگر شرطی مانند وجود علت با او همراه شود، واجب می‌گردد؛ اگر شرطی با آن همراه نباشد، نه شرط حصول علتش و نه شرط عدم علتش، در این صورت در ذات او امر سومی باقی می‌ماند و آن امکان است. پس به اعتبار ذاتش چیزی است که نه واجب است و نه ممتنع. پس هر موجودی یا فی‌نفسه واجب‌الوجود است و یا به حسب ذات خود ممکن‌الوجود است؛ آنچه در ذاتش سزاوار امکان است، پس از ذات خود موجود نمی‌شود؛ زیرا وجود او از ذات خود از حیثی که ممکن است، برتر از عدمش نیست؛ پس اگر یکی از آن دو برتر شود، به سبب حضور یا غیبت چیزی است. پس وجود هر ممکنی از جانب غیر اوست. این وابستگی ممکن به غیر یا تا بی‌نهایت ادامه یابد که در آن صورت هریک از آحاد این سلسله در ذات خود، ممکن خواهد بود و تمام سلسله هم وابسته به آحاد است؛ بنابراین تمام سلسله باز هم غیر واجب خواهد بود و به سبب غیر آن سلسله واجب می‌شود. (ابن‌سینا، ۱۴۲۳: ۲۶۶ و ۲۶۷)

لم یجب لم یجز ان یقال: انه ممتنع بذاته بعد ما فرض موجوداً؛ بلی ان قرن باعتبار ذاته شرطاً مثل شرط عدم علته صار ممتنعاً، او مثل شرط وجود علته صار واجباً؛ و ان لم یقرن بها شرط لا حصول علته و لا عدمها، بقی له فی ذاته الامر الثالث و هو الامکان؛ فیکون باعتبار ذاته الشیء الذی لایجب و لایمتنع؛ فکل موجود اما واجب‌الوجود بذاته و اما ممکن‌الوجود بحسب ذاته؛ ما حقه فی نفسه الامکان فلیس یصیر موجوداً من ذاته فإنه لیس وجوده من ذاته أولى من عدمه من حیث هو ممکن، فان صار احدهما أولى فلحضور شیء او غیبتة. فوجود کل موجود ممکن‌الوجود هو من غیر اما أن یتسلسل ذلك الی غیر النهایة، فیکون کل واحد من آحاد السلسلة ممکناً فی ذاته و الجملة متعلقة بها فتكون غیر واجبة ایضاً و تجب بغيرها.

ابن سینا پس از تقریر برهان خود می گوید:

تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الأوّل و وحدانیتة و برائتة عن الصمات، الی تأمل لغير نفس الوجود و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله و ان کان ذلك دلیلاً علیه؛ لکن هذا اوثق و اشرف، أی اذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود من حیث هو وجود، و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده فی الجواب. و الی مثل هذا اشیر فی الکتاب الالهی: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق» اقول: أن هذا حکم لقوم ثمّ یقول «أو لم یکف بربک أنّه علی کل شیء شهید» اقول أن هذا حکم للصدیقین الذین یشهدون به لا علیه. (همان)

از عبارت فوق پیداست که او برهان خود را برهان صدیقین تلقی کرده است که این امر موجب مخالفت برخی مانند ملاصدرا و علامه طباطبایی و موافقت برخی مانند حکیم سبزواری شده است. به عقیده ملاصدرا برهان ابن سینا نزدیکترین برهان به برهان صدیقین است؛ ولی خود برهان صدیقین نیست؛ زیرا در برهان صدیقین به حقیقت وجود توجه می شود، در حالی که در برهان ابن سینا به مفهوم وجود عنایت شده است:

و هذا المسلك أقرب المسالك الی منهج الصدیقین و لیس بذلک كما زعم؛ لان هناک یکون النظر الی حقيقة الوجود و ههنا یکون النظر فی مفهوم الوجود. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ۶، ۲۶ و ۲۷)

علامه طباطبایی نیز برهان ابن سینا را برهان صدیقین نمی داند؛ لذا در کتاب *نهایة الحکمة* این برهان را از تقریرات برهان صدیقین جدا کرده و در بخش براهین دیگر برای اثبات وجود حق تعالی مطرح کرده است. (طباطبایی، ۱۴۰۴: ۲۷۰)

اما حکیم سبزواری معتقد است می‌توان برهان ابن‌سینا را برهان صدیقین محسوب کرد. به عقیده او از جهت تسری حکم عنوان به معنوی و از جهت اینکه مفهوم وجود، وجهی از موجود حقیقی «بما هو موجود» است و وجه شیء به نوعی، خود شیء است، اشکال ملاصدرا بر برهان ابن‌سینا دفع می‌گردد.

ولکن من حیث السرایة الی المعنوی و من حیث أن مفهوم الموجود وجهُ الموجود الحقیقی بما هو موجود و وجه الشیء هو الشیء بوجهٍ و لكن المعنوی بعضها ماهیة لها الوجود. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ۶، ۲۷ حاشیه)

برهان ابن‌سینا برای اثبات وجود حق تعالی اگرچه در بین فلاسفه، بی‌سابقه و مبتکرانه بوده است، اشکالاتی نیز بر آن وارد شده و «صدیقین» بودن آن محل تردید قرار گرفته است. اکنون با پرداختن به این اشکالات، قوت و ضعف آنها را بررسی خواهیم کرد.

#### اشکالات تقریر ابن‌سینا

نخستین اشکال این است که وی به مفهوم وجود توجه کرده است؛ در صورتی که در برهان صدیقین باید به حقیقت وجود توجه شود. البته ملاحظاتی سبزواری با توجیه مذکور خود، سعی در رفع این اشکال داشته است.

اشکال دوم این برهان، واسطه و مقدمات به کار رفته در آن است. چه اینکه در برهان او از امکان ماهوی به عنوان واسطه استفاده شده است. (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۸۹) لذا برخی معتقدند ملاصدرا آن را در ردیف برهان متکلمان (برهان از طریق حدوث) و برهان طبیعیان (برهان از طریق حرکت) قرار داده است و در توضیح کلام ملاصدرا که گفته است:

و غیر هولاء (الصديقين) يتوسلون في السلوك الى معرفته تعالى و صفاته بواسطة امر آخر غيره، كجمهور الفلاسفة بالامكان و الطبيعيين بالحركة للجسم و المتكلمين بالحدوث للخلق او غير ذلك. (صدرالدين شيرازی، ۱۳۴۲: ۶۸)

چنین بیان داشته‌اند که: «صدرا آنجا که می‌گوید: جمهور فلاسفه به امکان، نظرش به بوعلی و اتباع اوست.» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۵، ۸۲ پاورقی)  
مقدمه دیگری که برهان ابن‌سینا متوقف بر آن است، ابطال دور و تسلسل است. (آشتیانی، همان) حال این برهان با وجود این دو مقدمه، بی‌واسطه از وجود به وجود نمی‌رسد در حالی که برهان صدیقین، وجود خداوند را بی‌واسطه اثبات می‌کند. اشکال سوم آن است که این برهان، برخلاف ادعای ابن‌سینا، توحید واجب‌الوجود را اثبات نمی‌کند؛ در حالی که برهان صدیقین توحید واجب‌الوجود را هم اثبات می‌کند. (همان)

#### پاسخ اشکالات وارد بر تقریر ابن‌سینا

به عقیده نگارنده، اشکالات فوق را می‌توان با جواب‌های حلی و نقضی پاسخ داد؛ به عبارت دیگر، برخی از این اشکالات مردود است و برخی هم در دیگر تقریرات برهان صدیقین نیز وجود دارند؛ در حالی که آنها را برهان صدیقین تلقی کرده‌اند. گذشته از ناتوانی توجیه حکیم سبزواری در رد اشکال نخست، می‌توان در آن، چنین خدشه کرد که هر جا پای برهان و استدلال در میان است، در واقع مفهوم شیء مورد نظر است، نه حقیقت شیء. در اینجا نیز سخن از مفهوم وجود است، نه حقیقت وجود. برای توضیح، توجه به دو مطلب ضروری است:  
نخست اینکه «برهان» از اقسام «قیاس» و آن هم از اقسام «حجت» است و حجت یعنی معلومی تصدیقی که ما را به یک مجهول تصدیقی منتقل کرده و



آن را برای ما مکشوف ساخته است. تصدیق از اقسام علم حصولی است؛ یعنی مفهومی است که در ذهن حاصل می‌شود؛ بنابراین آنچه واسطه در اثبات «وجوب» قرار می‌گیرد، «مفهوم وجود» است، نه حقیقت وجود (شیروانی، ۱۳۸۱: ۳، ۱۸۱ و ۱۸۲) و لذا در تمامی تقریرات برهان صدیقین و حتی تقریر خود ملاصدرا، به مفهوم وجود توجه می‌شود، نه به حقیقت وجود.

مطلب دوم آنکه، هرکس در حقیقت وجود می‌نگرد، آن را مشاهده می‌کند و «مشاهدات» از اقسام «بدیهیات» و در نتیجه، غیرقابل استدلال هستند؛ چنین شخصی برای اثبات وجود واجب اصلاً نیازی به برهان و استدلال ندارد؛ چون توجهش به «حقیقت وجود» است نه «مفهوم وجود»؛ بلکه اگر بخواهد یافته‌های خود را به صورت برهان درآورد؛ آن وقت به مفهوم توجه می‌کند.

با توجه به این دو مطلب، باید بین مشاهده اولیا که آنجا به حقیقت وجود توجه می‌شود و بیان مشاهدات آنها که در آن به مفهوم وجود پرداخته می‌شود، تفکیک کرد. امام خمینی در یک کلام کوتاه و گذرا به زیبایی به این تفکیک اشاره کرده‌اند. به عقیده ایشان، برهان صدیقین در واقع، نقشه تجلیات قلوب صدیقین است؛ یعنی صدیقین با مشاهده ذات، اسما و صفات را شهود می‌کنند و در آئینه اسما، اعیان و مظاهر را. وجه تسمیه برهان صدیقین هم از آن جهت است که اگر صدیقی بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان درآورد و آنچه را ذوقاً و شهوداً یافته است، به قالب الفاظ بریزد، این چنین شود؛ لذا این برهان به آن معنا نیست که هر کس به وسیله این برهان، به ذات و تجلیات او علم پیدا کرد، از صدیقین است و نیز به آن معنا نیست که معارف صدیقین از سنخ براهین و از جنس تفکر و یا شبیه به آن و مقدمات آنها باشد. (موسوی خمینی، ۱۳۶۸: ۱۶۵)

به عقیده برخی، بهترین راه اثبات وجود حق تعالی و توحید و اثبات صفات کمالی او، همان طریقه صدیقین است؛ اما این سلوک، شهودی است و فقط برای

کملین دست می‌دهد که حق را شاهد بر همه اشیا می‌بیند و شهود حق ظاهر در جمیع اشیا به حسب فیض، به اعتبار قوه نظری امکان ندارد. (لاهیجی، ۱۳۸۶: ۵۹۸ پاورقی) امام خمینی با بیان لطیف خود درباره وجه تسمیه این برهان و نیز تفکیک بین مشاهده صدیقین و کسی که به واسطه این برهان به ذات حق و تجلیات او علم پیدا می‌کند، به خوبی این شبهه را پاسخ داده‌اند. بنابراین از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که انتقاد ملاصدرا مبنی بر اینکه در برهان صدیقین، به حقیقت وجود توجه می‌شود، نه به مفهوم وجود، مردود است.

اشکال دوم بر برهان ابن‌سینا، یعنی وجود مقدمات و واسطه‌ها وارد است؛ اما این اشکال را هم می‌توان با پاسخ نقضی رد کرد؛ زیرا این اشکال در سایر تقریرات برهان صدیقین به جز تقریر علامه طباطبایی (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ۶، ۱۴ و ۱۵ پاورقی) نیز وجود دارد و این امر موجب خروج آن تقریرات از دایره برهان صدیقین نشده است؛ چنانکه در تقریرات برهان صدیقین فلاسفه بزرگی چون خود ملاصدرا (همان: ۱۴ و ۱۵) و حکیم سبزواری (همان: ۱۶ و ۱۷) نیز مقدماتی به چشم می‌خورد.

در اصل وجود مقدمات در برهان ملاصدرا هیچ اختلافی نیست، هرچند در مصادیق و تعداد آنها اختلاف است. برخی تعداد این مقدمات را پنج (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۵، ۸۳ پاورقی)، برخی چهار (جوادی‌آملی، ۱۳۶۸: ۱۲۶ و ۱۲۷) و برخی دیگر، سه مقدمه (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۹: ۲، ۳۷۱ و ۳۷۲) شمرده‌اند. این که کدام یک از این اقوال صحیح است و تعداد مقدمات برهان ملاصدرا چندتاست، از موضوع بحث این مقاله خارج است و پژوهشی مستقل می‌طلبد.

در برهان حکیم سبزواری نیز سه مقدمه به کار رفته است که عبارتند از: اصالت وجود، مرسل بودن وجود و عدم‌نپذیرفتن وجود. (محمدرضایی، ۱۳۸۳: ۲۴۸) بنابراین یا هیچ‌یک از تقریراتی که دارای مقدمات هستند، برهان صدیقین نیستند و یا اینکه

همه آنها را باید برهان صدیقین تلقی کرد. اشکال سوم بر برهان ابن سینا، یعنی عدم توانایی اثبات توحید واجب‌الوجود نیز مانند اشکال دوم است؛ یعنی این اشکال وارد است؛ اما در برخی تقریرات دیگر هم وجود دارد: با این حال آنها را از تقریرات برهان صدیقین شمرده‌اند. مثلاً تقریرات پانزدهم، شانزدهم، هجدهم و نوزدهم از براهینی که مرحوم آشتیانی جمع‌آوری کرده است (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۹۶ و ۴۹۷) هیچ‌کدام توحید واجب‌الوجود را اثبات نمی‌کنند.

بنابراین، پس از رد اشکال نخست، درباره اشکال‌های دوم و سوم می‌توان گفت: اگر ملاک برهان صدیقین رسیدن از نفس وجود به وجوب است، برهان ابن سینا به خوبی از عهده این امر برآمده است و اگر ملاک برهان صدیقین، علاوه بر مطلب فوق، اثبات حق تعالی بدون واسطه و هم‌چنین اثبات توحید اوست، در این صورت باید بسیاری از تقریرات دیگر برهان صدیقین از دایره شمول این برهان خارج شوند در حالی که چنین نیست.

#### تقریر شیخ اشراق

به عقیده شیخ اشراق، اگر نور مجرد، در ماهیت خود محتاج باشد، قطعاً احتیاج وی به جوهر غاسق نیست؛ زیرا جوهر غاسق نمی‌تواند موجودی اشرف و اتم از خود بیافریند؛ پس حتماً محتاج به نوری است که قایم و استوار به ذات خود باشد و چون وجود سلسلهٔ انوار مجرد مترتب به‌طور بی‌نهایت محال است، پس واجب است انوار قایم بالذات، انوار عارض و هیأت آنها همگی به نوری منتهی شود، که ورای آن، نور دیگری نباشد و آن نورالانوار است. عبارت شیخ اشراق چنین است:

النور المجرد اذا كان فاقراً في ماهيته، فاحتياجه لا يكون الى الجوهر الغاسق الميّت؛ اذ لا يصلح هو لأن يوجد أشرف و أتم منه لا في جهة، و أتى يفيد الغاسقُ النور؟ فان كان

النور المجرد فاقراً في تحقّقه، فإلى نورٍ قائم. ثم لا تذهب الانوار القائمة المترتبة سلسلتها إلى غير النهاية، لما عرفت من البرهان الموجب للنهاية في المترتبات المجتمعمة. فيجب أن تنتهي الانوار القائمة و العارضة و البرازخ و هيئاتها إلى نور ليس وارثه نور، و هو نور الانوار و النور المحيط و النور القيوم و النور المقدس و النور الأعظم الأعلى و هو النور القهار و هو الغنى المطلق؛ إذ ليس ورائه شيء آخر. (شهر وزی، ۱۳۸۰: ۳۱۵)

اما این برهان نیز دارای اشکالاتی است که از منزلت آن می‌کاهد.

### اشکالات تقریر شیخ اشراق

اشکال نخست این برهان آن است که مانند بسیاری از براهین دیگر، مبتنی بر مقدماتی است که به‌عنوان واسطه در آن به‌کار برده می‌شوند. این مقدمات عبارتند از: اصالت نور، تقسیم نور مجرد به غنی و فقیر، اکمل بودن علت از معلول، بطلان تسلسل و اینکه ملاک احتیاج معلول به علت، فقر ماهوی است. (محمدرضایی، همان: ۲۴۳) آنچه در پاسخ به اشکال برهان ابن‌سینا بیان شد را می‌توان اینجا هم بیان کرد. اشکال دوم برهان شیخ اشراق این است که نور موردنظر شیخ اشراق، فراگیر نیست و شامل تمام هستی نمی‌شود؛ زیرا این نور فقط شامل نور الانوار، انوار قاهره، و انوار عرضی می‌شود و موجودات جسمانی، غواسق هستند و نور محسوب نمی‌شوند؛ پس این بخش از موجودات از شمول برهان صدیقین خارج می‌شوند؛ در حالی که برهان صدیقین باید بتواند هستی همه موجودات، از عالی‌ترین مرتبه (واجب بالذات) تا نازل‌ترین مرتبه (ماده اولی) را دربر گیرد. (جوادی‌آملی، ۱۳۶۸: ۱۳۶ و ۱۳۷)

به‌عقیده نگارنده، اشکال سوم، بسیار قوی‌تر از دو اشکال فوق است. به‌عقیده برخی، این برهان به برهان صدیقین باز می‌گردد؛ زیرا بر اصالت نور استوار است و نور، حقیقتاً و مصداقاً با وجود متحد می‌باشد؛ پس در واقع استدلال از وجود بر وجوب است. (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۹۳) بنابراین استدلال شیخ اشراق از استدلال ابن‌سینا که از مفهوم وجود استفاده کرده بود، قوی‌تر و کامل‌تر به‌نظر می‌رسد، چنانکه ملاصدرا پس

از تمجید از برهان صدیقین خود، آن را با برهان شیخ اشراق، قریب‌المأخذ دانسته و برهان او را مورد توجه قرار داده است.

و اعلم انّ هذه الحجة في غاية المتانة و القوة، يقرب مأخذها من طريقه (الإشراقيين) التي تبتنى على قاعدة النور. (صدرالدين شيرازي، ۱۴۱۰: ۶، ۱۷)

ملاصدرا در این عبارت به صورت تلویحی، برهان شیخ اشراق را متین و قوی دانسته است؛ اما همان‌طور که بیان شد در همه برهان‌ها و استدلال‌ها سخن از مفهوم شیء است نه حقیقت شیء؛ لذا از این جهت، برهان شیخ اشراق کامل‌تر و قوی‌تر از برهان ابن سینا نیست؛ زیرا در هر دو سخن از مفهوم است، یکی مفهوم وجود و دیگری مفهوم نور و سخن از حقیقت آن دو نیست؛ به عقیده نگارنده، اصلاً نمی‌توان برهان شیخ اشراق را برهان صدیقین به حساب آورد؛ زیرا اگر در استدلال، سخن از مفهوم شیء است نه حقیقت شیء، پس در برهان شیخ اشراق هم سخن از مفهوم نور است نه، حقیقت نور و واضح است که مفهوم نور با مفهوم وجود تفاوت دارد و متحد نیست - به‌خلاف حقیقت نور که با حقیقت وجود متحد است - در حالی که در برهان صدیقین، مفهوم وجود مطرح است نه مفهوم نور.

بنابراین برهان شیخ اشراق با اهمیتی که دارد، درخور جایگاه رفیعی که صدرالمتالهین برای آن ترسیم کرده نیست؛ زیرا اولاً، نمی‌توان برهان او را از برهان ابن سینا که به مفهوم توجه کرده بود، قوی‌تر دانست؛ چراکه شیخ اشراق هم به مفهوم توجه کرده است؛ ثانیاً، برهان شیخ اشراق نمی‌تواند بخشی از هستی (غواسق) را تحت پوشش خود درآورد؛ در حالی که برهان صدیقین باید بتواند همه هستی را دربر گیرد؛ ثالثاً، برهان او اصلاً نمی‌تواند برهان صدیقین محسوب شود؛ چراکه در برهان صدیقین، مفهوم وجود مورد نظر است نه مفهوم نور. حال با وجود این اشکالات، قریب‌المأخذ بودن آن با برهان ملاصدرا و قوت و متانت آن محل تأمل

است؛ لذا نظر ملاصدرا درباره برهان شیخ اشراق نیز ناصواب است.

### نتیجه

برهان صدیقین، برهانی است که در آن از وجود به واجب رسیده می‌شود. فارابی نخستین فیلسوفی بود که به برهان صدیقین توجه کرد؛ اما نخستین فیلسوفی که تقریری از برهان صدیقین ارائه داد، ابن‌سینا بود. پس از وی تقریرات مختلفی از برهان صدیقین بیان شده است که برخی تا نوزده تقریر جمع‌آوری کرده‌اند. مهم‌ترین اشکالی که به تقریر ابن‌سینا وارد شده، آن است که به‌جای توجه به حقیقت وجود، به مفهوم وجود پرداخته‌اند. در جواب این اشکال گفته شد که در تمام براهین، سخن از مفهوم شیء است نه حقیقت شیء و برهان صدیقین هم از این کلیت مستثنا نیست؛ بنابراین اشکال ملاصدرا ناتمام است. مهم‌ترین اشکال بر تقریر شیخ اشراق هم آن است که اگر در استدلال، سخن از مفهوم شیء است، نه حقیقت شیء، پس اصلاً نمی‌توان آن را برهان صدیقین محسوب کرد؛ زیرا در آن، سخن از مفهوم نور است و مفهوم نور، غیر از مفهوم وجود است و آنچه در برهان صدیقین به کار می‌رود، مفهوم وجود است، نه مفهوم نور؛ لذا نظر ملاصدرا درباره قوت و قریب‌المأخذ بودن این برهان به برهان صدیقین خویش نیز ناصواب است.

### منابع و مأخذ

۱. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۲۳، *الاشارات و التنبیها*، تحقیق مجتبی زارعی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. آشتیانی، مهدی، ۱۳۶۷، *تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری*، مقدمه انگلیسی پروفیسور ایزوتسو، تهران، دانشگاه تهران.
۳. جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۶۸، *شرح حکمت متعالیه*، تهران، الزهرا.

۴. شهروزی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۰، *شرح حکمة الاشراق*، تصحیح حسین ضیایی تربتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۴۱۰، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۴۲، *المشاعر*، ترجمه بدیع‌الملک عمادالدوله و هنری کربن، تهران، قسمت ایران‌شناسی انیستو ایران و فرانسه.
۷. شیروانی، علی، ۱۳۸۱، *ترجمه و شرح نهایة الحکمة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۶، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تعلیق مرتضی مطهری، قم، انتشارات اسلامی.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۴، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۰. عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۸۰، *درآمدی بر فلسفه اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۱. فارابی، ابونصر محمد، ۱۴۰۵، *فصوص الحکم*، قم، بیدار.
۱۲. فروغی، محمدعلی، ۱۳۷۵، *سیر حکمت در اروپا*، تصحیح امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، البرز.
۱۳. لاهیجی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، *شرح رساله المشاعر*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
۱۴. محمدرضایی، محمد، ۱۳۸۳، *الاهیات فلسفی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۹، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۶. موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۶۸، *چهل حدیث*، تهران، رجاء.